

# بزرگ‌ترین دروغ قرن بیستم

۶۵

وقتی زندگی وابسته به این است که انسان مجبور است طوری عمل کند که گویی به دروغ باور دارد، دیگر مسئله بر سر حقیقت و دروغ نیست. در نتیجه حقیقت واقعی و اعتبار آن کاملاً از زندگی اجتماعی رخت بر می‌بندد و همراه آن مهم‌ترین عامل ثبات‌بخش در دگرگونی دائمی عملکرد انسانی از بین می‌رود.

از کتاب # دروغ\_در\_سیاست  
# هانا\_آرنت



## فاضل غیبی

این را می‌دانیم که رژیم هیتلری از دروغ‌پردازی به مثابه بهترین سلاح برای پیشبرد اهداف اهربیمنی خود بهره می‌برد. آن رژیم برای نخستین بار در تاریخ «وزارت تبلیغات» تشکیل داد و وزیرش یوزف گوبزلز، خطمشی آن را چنین تعیین کرد: «دروغ هرچه بزرگ‌تر، باورش ساده‌تر!» دلیل این را البته پیشتر خود هیتلر بیان کرده بود، که هیچ‌کس فکر نمی‌کند کسی، به ویژه دولتی، چندان گستاخ باشد که چنین بی‌محا با دروغ بگوید. از جمله دروغ‌های بزرگی که گوبزلز شایع کرد این بود که یهودیان با غارت منابع مالی، آلمان را از شکوفایی اقتصادی بازمی‌دارند! حال آنکه در واقعیت شمار یهودیان آلمانی هیچ‌گاه به یک درصد کل جمعیت نرسید و هدف نازی‌ها از نشر آن دروغ، زمینه‌سازی برای تصرف دارایی ثروتمندان یهودی جهت تقویت هرچه



بیشتر ماشین جنگی حکومت نازی بود.

البته همچنانکه هانا آرنست دقت کرده است برای آنکه دروغ باور شود باید از ویژگی دیگری نیز برخوردار باشد و آن اینکه از حقیقت "جدابتر" جلوه کند! نمونهوار، هیتلر برای اینکه بتواند بهانهای برای حمله به لهستان - که آغاز جنگ جهانی دوم بود - بیا بد، چند افسر اس اس را مأمور کرد تا از لهستان به مرز آلمان تجاوز کنند! در واقع آلمانها می‌دانستند که این جز صحنه پردازی نیست اما آن دروغ را باور کردند زیرا تحت تأثیر تبلیغات هیتلری، تسخیر لهستان را حق آلمان می‌دانستند.

در یک مورد دیگر که تقریباً همگان حاضر بودند تا بزرگ‌ترین دروغ‌ها را بپذیرند یا فتن بهانه برای حمله به عراق (2003 م.) بود. صدام حسین با سرکوب وحشیانه مخالفان، حمله به ایران، اشغال کویت، بمباران شیمیایی حلبچه، کوشش برای ساختن بمب اتمی و تهدید نظامی کشورهای منطقه... به این توافق جهانی دامن زده بود که به هیچ‌روی قابل تحمل نیست و این باور، ایجادگر زمینه‌ای روانی بود که بر مبنای آن ایالات متحده آمریکا، انگلیس و لهستان با پشتیبانی نظامی 29 کشور دیگر به عراق حمله کردند. توجیه این حمله نیز پیشگیری از ساخت و استفاده سلاح‌های کشtar جمعی به وسیله رژیم صدام حسین بود، اما بعدها روشن شد که این توجیه دروغ بوده و اساساً سلاح‌های کشtar جمعی در کار نبوده است.

بنا براین باز هم به گفته هانا آرنست، در سیاست برخلاف دیگر دانشها همواره یافتن حقیقت هدف نیست، مهم آن است که هدف عملکرد سیاسی، نیک و انسانی باشد.

حال اگر به سده بیستم بازگردیم، می‌بینیم که ابعاد «بزرگ‌ترین دروغ این سده» چنان بود و پیامدهایی چنان فجیع داشت که انسان از مشاهده ابعاد آن دچار وهن می‌شود، اما در عین حال باعث شگفتی است که چرا چنین دروغی هنوز نیز از گسترش و پذیرش

بسیار برخوردار است؟ اگرچه باید اعتراف کرد بزرگ‌ترین تبلیغات ممکن نیز برای زندگانی نگهداشتن آن صورت گرفته است.

بزرگ‌ترین دروغ سده بیستم بر پایه این ساده‌اند یشی بنا شده است که چون شوروی استالیین با رژیم هیتلر جنگید و پیروز شد، پس نظامی «ضد فاشیست» بود! «ضد فاشیست» نیز به معنی آنکه از ویژگی‌ها یعنی خلاف ویژگی‌های رژیم‌های فاشیستی برخوردار بود! حال آنکه رژیم استالیین هم‌سرشت رژیم هیتلر بود و در دست زدن به جنایت دستکم نداشت. مخالفت دو دیکتاچور بزرگ، استالین و هیتلر با یکدیگر، نه به سبب اختلاف در اهداف، بلکه ناشی از رقابت در تسخیر دنیا بود. شاهد آنکه وقتی منافع مشترک ایجاد کرد با هم شریک شدند و هر زمان که یکی تصور می‌کرد که می‌تواند دیگری را از میان بردارد با وحشیگری کم‌نظیری در این راه کوشید.

درباره مرحله همکاری باید در نظر گرفت که در طول تاریخ، روسیه و آلمان همواره در راه نابودی لهستانی مستقل کوشیده بودند و هر دو در آستانه جنگ جهانی دوم بر آن بودند تا بدین هدف برسند، اما نه هیتلر و نه استالین نمی‌توانستند در مقابله با یکدیگر به لهستان تجاوز کنند، بنا برای رسیدن به این هدف مجبور به همکاری بودند و بدین سبب پس از آنکه سال‌ها شدیدترین بمباران‌های تبلیغی را به عنوان «دشمن درجه یک» متوجه یکدیگر کرده بودند، به یکباره وزیر خارجه هیتلر به مسکو پیرواز کرد و با شوروی پیمان صلحی را امضا نمود که گذشته از توافق برای همکاری‌های گسترده از پیمان‌نامه‌ای مخفی نیز برخوردار بود که در آن بر سر تسخیر و تقسیم لهستان توافق شده بود؛ و درست یک هفته بعد از این توافق، ارتش هیتلر به لهستان حمله کرد و دو هفته بعد نیز «ارتش سرخ» از شرق وارد این کشور شد. دفاع نظامیان و مردم لهستان در برابر دو ارتش پرتوان، در طول چند هفته درهم شکست و دو ارتش «پیروزمند» در منطقه‌ای که به هم رسیدند، مراسم

رژیم مشترکی اجرا کردند که در آن پرچم‌های «سخ» و «صلیب شکسته» در کنار هم به آهتزاز درآمدند.

این نیز گفتنی است که جنایتهای نازی‌ها و کمونیست‌ها در لهستان در طول تاریخ بینظیر است. تنها یک نمونه کوچک «کشتار کاتین» Katyn است. در این کشتار به فرمان شخص استالین تمامی «بورژوازی» لهستان، از سیاستمداران تا افسران ارتش و از هنرمندان تا دانشمندان، در منطقه «کاتین» به قتل رسیدند و در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند، بدین هدف که با نابودی آنان، خطر برقراری دوباره کشور و حکومت لهستان از میان برود. برخی از این گورها به سال 1943م. کشف شد اما روزنامه حزبی شوروی به نام «پراودا» (حقیقت!) این جنایت را قاطعاً نه به نازی‌ها نسبت داد و این دروغ را نیز «همگان» باور کردند. راز جنایت مذبور برای نیم سده پنهان ماند، تا آنکه میخائیل گوربაچف پس از فروپاشی شوروی (1990م.) بدان اعتراف کرد و از ملت لهستان پوزش خواست. تا به حال 25400 قربانی این کشتار گروهی شناسایی شده‌اند!

پس از تقسیم لهستان همکاری دو رژیم گسترش بسیار یافت، به حدی که از جمله سوت ارتش نازی برای تسخیر اروپای غربی از روسیه شوروی خریداری گردید. البته این همکاری برای چیها چنین توجیه شد که شوروی برای رسیدن به آمادگی رزمی برای نبرد با «فاشیسم» به زمان نیاز داشت، که با این قرارداد تأمین شد؛ درحالی‌که دو سال بعد، از روز روشن‌تر بود که استالین از حمله ارتش آلمان به خاک روسیه به کلی غافلگیر شد و شاهد همین‌که متجاوزان بدون برخورد با مقاومتی چشمگیر تا مسکو و لینینگراد پیشروی کردند و استالین مجبور شد برای حفظ اقتدار خود، از جمله ژنرال دمیتری پاولوف، فرمانده جبهه غرب، را همراه هشت ژنرال دیگر تیرباران کند.

بازسازی آرایش نظامی و پیروزی در استالینگراد نقطه عطف جنگ جهانی دوم بود، که در پی آن ارتش سخ از شرق و نیروهای آمریکایی و انگلیسی از غرب

ارتش هیتلر را تا سقوط نهايی برلين عقب راندند؛ با اين تفاوت که وابستگان به ارتش سخ در پاسخ به تاكتيك «زمين سوخته» از سوي نازىها، از هيجونه غارت و کشتار انتقام‌جويا نه در مورد غير نظاميان (آلمانها و همدستان نازىها) در کشورهای اروپاي شرقی خودداری نکردند. در اين ميان نكته دیگري که در رسانه‌های تبلیغی ناگفته مانده، اين است که برعکس وابستگان به ارتش هیتلري که شدیداً از نزديکی به زنان غير آلماني به دليل «پستی نژادی» آنان منع شده بودند برای وابستگان به ارتش سخ که در نظام و فرهنگ سوسیالیستی به عنوان «انسان تراز نوین» قلمداد می‌شدند تجاوز به «زنان دشمن» نشانه پیروزی بود و بنا به پژوهش‌های نوین تخمين زده می‌شود که اين رویکرد ددمنشانه در بیش از دو ميليون مورد با قتل و یا خودکشی زنان توأم بوده است. (۱)

اينجا مجال اشاره به جنایات جنگ ارتش سخ و يا دیگر نيزوهای درگير در مرحله پايانی جنگ جهانی دوم نیست؛ اما اين نكته اساسی را نمی‌توان نادیده گرفت که استالين به بهانه مبارزه یا رژيم هیتلري در واقع تمامي اروپاي شرقی از آلمان شرقی و لهستان، تا رومانی و اوکراین و از مجارستان و چکسلواکی تا یوغسلاوی و بلغارستان را عملاً ضميم امپراوري خود کرد و برای صدها ميليون مردمی که پيش از جنگ در کشورهایی مستقل و ازاد زندگی می‌کردند، برای نزديک به نيم سده فاشیسم جای خود را به توتاليتاريسم استالينی داد. صرفنظر از آنکه استالين کوشيد هر جایی را که ارتش سخ پیش روی کرده بود، از اتریش و یونان تا ايران و مغولستان، به طور كامل تصرف کند، و تنها در برابر تهدید اتمی ایالات متحده آمريكا ناچار به عقب‌نشينی شد.

بنا بر اين هرچند درست است که شوروی به نجات دنيا از سلطه فاشیسم کمک کرد، در عين حال برای صدها ميليون مردم جهان همچون «طاعونی» بود که به جای «وبا» نشست و پیروزی بر فاشیسم را سرمایه کرد تا

با تسلط کمونیسم آزادی انسان را در پای تبلیغاً تی دروغین فدا کند.

نکته‌ای هریمنی در این میان آن بود که هرچه در شرق و غرب دنیا در افشاً جنایات هیتلری و زشت‌شماری افکار فاشیستی در رسانه‌ها بازتاب می‌یافتد، غیرمستقیم برای تبلیغ نظام شوروی مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت و به جهانیان چنین القا می‌شد که «جنیش جهانی کمونیستی» از ویژگی‌هایی مخالف ویژگی‌های فاشیستی برخوردار است.

چنین تبلیغاً تی در طول دستکم نیم سده نه تنها باعث پا بر جایی «دیوار آهنین» و نظام توتالیتر استالین شد بلکه در دیگر کشورها نیز بخش بزرگی از نسل جوان را پذیرای تبلیغات «ضد فاشیستی» کمونیست‌ها کرد و به پرداخته‌ترین و وحشتناک‌ترین جنگها، کودتاها و خونریزی‌ها در تاریخ بشر دامن زد.

فروپاشی بلوک شرق این امید را برانگیخت که با افشاگری این دروغ، روسیه به سوی دمکراسی گام برخواهد داشت اما متأسفانه توهمند «پیروزی بر فاشیسم» کما کان به صورت محور ناسیونالیسم روسی و انگیزه بازگشت به امپراتوری روسیه برقرار است، چنان‌که امروزه نیز تبلیغات روسی هدف حمله وحشیانه پوتین به اوکراین را «نا بودی نازی‌ها» در این کشور جلوه می‌دهد و ظاهراً این دروغ بزرگ هنوز مورد تأیید بخش بزرگی از مردم روسیه است!

مردم روسیه که در آرزوی آزادی برای فروپاشی نظام کمونیستی کوشیدند، نه تنها از تحکیم دمکراسی پشتیبانی نکردند، بلکه به پیدایش دیکتاتوری نوینی کمک نمودند. برای درک این پدیده شگرف که در بسیاری از دیگر کشورها از جمله خود ایران نیز رخداده است باید باز هم به هانا آرنت بازگشت که درباره پیامد دروغ‌پردازی اجتماعی نوشت:

«هنگامی که مدام به مردم دروغ می‌گویند، نتیجه این نیست که آنان این دروغها را باور می‌کنند بلکه این

است که دیگر هیچ‌کس به هیچ چیز باور ندارد. چنین مردمی قربانی باورهای دروغین خود هستند و دیگر تفاوت میان حقیقت و دروغ را تشخیص نمی‌دهند. با چنین مردمی، شما هر کاری بخواهید می‌توانید بکنید.» (2)

برای تمرین اندیشه‌ورزی می‌توان دروغهای ملاها در آستانه انقلاب اسلامی و در درازای حکومتشان تا امروز را برشمرد، تا روشن شود، چرا از یکسو حکومت اسلامی دروغگو ترین رژیم در تاریخ بشر شناخته شده و از سوی دیگر ایرانیان تا حال از سرنگونی اش نا توان بوده‌اند. آنگاه این سخن هانا آرنت را می‌توان بخوبی درک کرد، که پافشاری بر راستی بزرگترین عمل انقلابی ممکن است.

Helke Sander, BeFreier und Befreite: Krieg, (1)  
. Vergewaltigung, Kinder, 2008

Hannah Arendt, Legitimität der Lüge in der Politik, Piper(2)